



● سعید فیروزآبادی



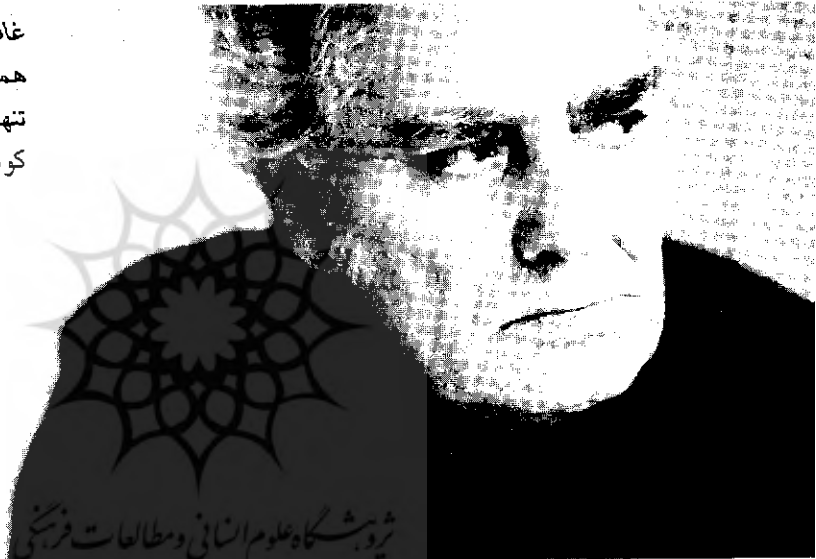
شاملو مترجم روزگار طوفان‌ها

غافلان

همسازند

تنها طوفان

کودکان ناهمگون می‌زاید.



از انقلاب مشروطه تا روزگار ما در ایران رسمی وجود داشته است که شاید بارزترین نمونه‌های آن را در وجود شاعران و نویسندگان بزرگ این عصر بتوان مشاهده کرد. بیشتر این بزرگ مردان عرصه‌ی ادب از یوسف اعتصامی تا دهخدا، از عشقی و ایرج میرزا تا ابوالقاسم لاهوتی، از ملک الشعرای بهار تا خانلری، از جمال زاده تا هدایت و بزرگ علوی و جلال آل احمد، همگی در این روزگار طوفانی و پرفراز و نشیب و استبدادهای صغیر و کبیر، هر بار که فرصتی دست می‌داد، قلم به دست می‌گرفتند و به سراغ نویسندگان خارجی می‌رفتند تا گوشه‌ای از ادبیات و فرهنگ دیگر کشورها را به فارسی برگردانند و خوانندگان تشنه‌ی آشنایی با ادبیات جهان را اندکی سیراب سازند. این چنین، ترجمه‌هایی پدید آمد که هرگز فراموش نخواهد شد و بسیاری به چشم یادگاران زبان فارسی به آن می‌نگرند.

بی‌تردید واپسین پوینده‌ی این راه پرفراز و نشیب یا اگر محتاطانه‌تر بگوییم، سرآمد واپسین نسل این ادیبان و شاعران مترجم که در سراسر زندگی هر بار فرصتی فراهم می‌آمد، دست به کار ترجمه می‌شد، احمد شاملو است. آخرین کسی که دوران کودکی و نوجوانی را در دوره‌ی رضاخان گذرانده است و در جوانی کشورش به دست متفقین اشغال می‌شود و در این بین طعم زندان را هم می‌چشد، بعدها نهضت ملی شدن نفت و کودتای نظامی ۲۸ مرداد را به چشم می‌بیند و باز هم درد و رنج زندان و تعقیب را با

گوشت و پوست خود حس می کند، جز همان تعبیر زیبای خود شاملو، یعنی «کودک ناهمگون طوفان» نیست. این شاعر و پژوهشگر بزرگ معاصر در فرهنگ مردم، بر دفتر سوم مجموعه آثارش که اختصاص به ترجمه های کوتاه او دارد، خود چنین می نویسد:

«پایه گز می کردیم و گرسنه می خفتیم و شاهی شاهی پس انداز می کردیم و همین که امکانات مالی (به قدر چاپ فقط یک شماره) فراهم می آمد صاحب نشریه ی معمولاً ورشکسته بی را می پختیم و با موافقت او دست به کار می شدیم. به سراغ پیر مرد می رفتیم که محور و انگیزه ی کار بود. مطالب را گرد می آوردیم. مجله بی به چاپ می رسید که رسالت ما با سپردن نسخه های آن به مرکز توزیع پایان می یافت. زیرا روشن بود که فروش آن هرگز آن قدر نیست که پرداخت حق توزیع خود را اکفاف بدهد. و آن گاه کار از نو با همان شور و همان عطش برای نشریه بعدی آغاز می شد.»

اما یافتن مطالب مناسب برای این نشریه ها آسان نبوده و به همین دلیل هم به ترجمه ی آثار نیاز بوده است: «کوشش برای فراهم آوردن مطالب این نشریه های تک شماره ای سبب شد که پس از نزدیک به سی سال کار، انبوهی قصه و داستان های کوتاه ترجمه شده فراهم آید.» (مجموعه آثار، دفتر سوم، ص ۱۲ و ۱۳). نگاهی به کتابشناسی ترجمه های شاملو که در پایان این مقاله ارائه می شود، به وضوح نشان می دهد که این شاعر و پژوهشگر پیوسته در فکر ترجمه بوده و عجب جسارت و شجاعتی هم در این راه داشته است. نو شتم جسارت و شجاعت، زیرا هرکس که دستی در ترجمه داشته باشد، خوب می داند که معرفی نویسنده ای جدید کار چندان ساده ای نیست و حال که با موشکافی به کارنامه ی ترجمه های شاملو نگاه می کنیم، می بینیم که بسیاری از نویسندگان و شاعران خارجی را او به ایرانیان معرفی کرده است. حتی همان اولین ترجمه ی منتشر شده ی شاملو «مفتخورها» (۱۳۳۳) اثر گرگه ئی چی کی اولین گام در معرفی این نویسنده است. به ویژه این نوجویی و نوجوایی را در مرحله ی ابتدایی ترجمه های شاملو بیشتر می بینیم، حتی «برزخ» (۱۳۳۴) ژان روورزی تنها اثر ترجمه شده ی این نویسنده به فارسی است. اثر بئاتریکس بک با عنوان «لئون مورن کشیش»، «پابره نه ها» اثر زاهاریا استانکو (۱۳۳۹)، و ویکتور آلبا (در مجموعه ی دست به دست ۱۳۵۱)، «زنگار» هربرت لوپوزیه (۱۳۵۲)، آلبر شمبون (۱۳۵۲)، آرکادی اوره چنکو (۱۳۵۲)، اثر دوچونگار (بگذار سخن بگویم) (۱۳۵۹)، ژیلبر سبرون با «نصف شب است دکتر شواتر» (۱۳۶۲) و به خصوص سه نویسنده و شاعر دیگر فدیریکا گارسیا لورکا، روبر مرل و مارگوت بیگل را شاملو برای نخستین بار معرفی می کند. نام سه نویسنده ی آخر را به ترتیب زمانی نیابردم تا آن ها را به عنوان نمونه هایی از کار شاملو بیشتر بررسی کنم. معرفی این سیزده نویسنده ی جدید به خوانندگان ایرانی خود کاری بزرگ است. حتی چنان نام برخی از نویسندگان خارجی به نام شاملو عجین شده است که هر بار اسمی از روبر مرل به میان می آید، همه ترجمه ی «مرگ کسب و کار من است» و آن متن رسا را به یاد می آورند و لحظه هایی زجر و شکنجه در اردوگاه های کار اجباری را به چشم می بینند. یا هر بار که نام لورکا را بر زبان می آوریم، بی اختیار ترجمه های زیبای شاملو در ذهن ما زنده می شود:

In times of stormy weather
She felt queer pain
That said,
"You'll find rain better

در نعره خیز توفان
عالم کر از هیاهو
دردی غریب، بازن
می گفت: - زیر باران

Than shelter from the rain. "

بی سرپناه خوش تر!

Days filled with fiery sunshine

در نيزه بارِ خورشيد

Strange hurt she knew

تفسیده آتش از آب

That made

دردش به طعنه می گفت :

Her seek the burning sunlight

- گرمای سخت سوزان

Rather than the shade.

بی سایه گاه خوش تر!

In months of snowy winter

در چارچار سرما

When cozy houses hold,

که لانه گرم بهتر،

She'd break down doors

در می گشاد و روزن

To wander naked

می گفت :- لخت و لرزان

In the cold

در جایگاه خوش تر!

جالب این جاست که شاملو حد و مرز جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی نمی شناسد، گاهی اثری از نویسنده‌ای روسی ترجمه می کند و حتی به متون مقدس و «غزل غزل های سلیمان» رو می آورد. بدیهی است که هر ترجمه در هر مرحله از زندگی شاملو تابع شرایط و سختی های همان روزگار است. از این رو هربار که فرصت دست دهد، کتابی بزرگ چون «دن آرام» میخائیل شولوخوف را ترجمه می کند، در این بین ترجمه ی شعر هم کار همیشگی اوست. او خود درباره ی تاثیر ترجمه بر شعرش می گوید:

«خود من شعر را از طریق نیما شناختم. پیش از او فقط به حافظ دل بسته بودم. بعد برحسب اتفاق به ترجمه ی فرانسوی شعری از لورکا برخورددم که کنجکاوی مرا به شدت برانگیخت. اما دستم به جایی نمی رسید. خرید کتاب پول لازم داشت. تا این که فریدون رهنما پس از سال ها اقامت در پاریس به تهران برگشت. رکسانای مرا که چاپ شده بود خواند و به نشانی مجله نامه یی برایم فرستاد که مایل است با هم دیداری داشته باشیم. آشنایی با او که شعر معاصر جهان را بسیار خوب می شناخت دست یافتن به گنجی بی انتها بود. کتاب های او بود که دروازه ی رنگین کمان را به روی من باز کرد. الوار و لورکا، دسنوس و نرودا، هیوز و سنگور، پره ور و میشو، خیمه نس و ماچادو و دیگران و دیگران. این ها بودند که بینش شاعرانه ی مرا که از نیما آموخته بودم گسترش دادند و مرا با ظرفیت های گوناگون زبان و سطوح گوناگون آن آشنا کردند. حتا احساس نیاز شدید به آموختن زبان مادریم را هم من مدیون آن ها هستم.»

اما هر کس که با کتاب های ترجمه شده به زبان های دیگر در اروپا سر و کاری داشته است، خوب می داند که در خارج از این مرز و بوم رسم آن است که نام مترجم را بر جلد کتاب نمی آورند، بلکه در گوشه ای از صفحه های سوم یا چهارم، یعنی در شناسنامه ی کتاب با حروفی کوچک و معمولی آن را می نویسند. حتی گاهی خواننده فکر می کند که مترجم چندان فرد مهمی نبوده است. اما در سرزمین ما موضوع کاملاً فرق می کند و ناشران نام مترجم را بر جلد کتاب و حتی گاهی با حروف درشت تر از معمول چاپ می کنند.

درک علت این امر خیلی سخت نیست و بس روشن است: خوانندگان ایرانی گاه آن قدر با ترجمه های ناسره و بازاری آشنایی دارند که هنگام خرید کتاب نام مترجم از مهم ترین معیارهای آنان است. این چنین می شود که کتاب فروشان با آن زبان خاص حرفه ی خود، اگر از آن ها سراغ کتاب «شازده کوچولو» می آتوان دو سن تگروپری را بگیریم، بلافاصله خواهند پرسید: «شازده کوچولو ی شاملو یا...؟» و تازه وقتی کتاب را در دست می گیری و می بینی که نام نویسنده و مترجم را کنار هم و با حرف یکسانی آورده اند، می فهمی که کتاب فروش هم گناه ندارد. حق هم همین است. شک نباید کرد که نویسنده ی «قصه های کتاب کوچک» بهتر از هرکس دیگری چنین کتابی را ترجمه خواهد کرد.

اما در این راه گاهی کار به آن جا می کشد که شاعری نه چندان نام آشنا چون مارگوت بیکل شعرهایش به ترجمه ی احمد شاملو با تیراژ افسانه ای ده هزار نسخه منتشر می شود. از بیکل نام بردم، چون با آثارش از سال ها پیش آشنایی دارم و خوب می دانم که شعرهایش از فرط سادگی و کوتاهی اغلب در آلمان همراه با عکس های عکاسی مشهور و در قالب ضمیمه ی آن تصویرها چاپ می شود. در هر حال این ترجمه و تیراژ باعث شد چند نفر دیگری هم شعرهای بیکل را به فارسی ترجمه کنند و ناشرانی هم امیدوار شوند که بخت یارشان خواهد بود، ولی چنین نشد. دلیل این امر خیلی روشن است: فلز بی رنگ و روی کلام بیکل در تماس با زر سخن شاملو چنین جلایی یافته بود:

«از بختیاری ماست

شاید

که آنچه می خواهیم،

یا به دست نمی آید

یا از دست می گریزد.»

این بازی های کلامی و تسلط ژرف بر زبان شاملو است که چنین شعری را دل نشین ما ایرانیان ساخته است و بازی دست ها خود دستاویزی برای جلب نظر خواننده ی فارسی زبان می شود. در هر حال تنوع و گونه گونی ترجمه های شاملو در حوزه های گوناگون ادبیات از شعر، داستان، رمان و نمایشنامه حتی بدون توجه به شعر شاملو و پژوهش های ماندگارش، یادآور همان بزرگ مردان حوزه ی ادبیات گذشته است که در عین آفرینش آثار خویش از ترجمه نیز غافل نمی شدند و ای کاش چنین رسم و روشی باز هم می پایید.

کتابشناسی ترجمه های احمد شاملو:

- چی کی، گرگه ئی: مفتخورها، کتابخانه ی محسن ۱۳۳۳، کتاب نمونه ۱۳۵۲، نگاه ۱۳۵۶.
- بک، بئاتریکس: لئون مورن کشیش. کانون معرفت ۱۳۳۴.
- روورزی، ژان: برزخ، کانون معرفت ۱۳۳۴؛ صفار ۱۳۷۲.
- لوپوزیه، هربرت: زنگار، کانون معرفت ۱۳۳۵؛ کیهان ۱۳۵۲؛ صفار ۱۳۷۲؛ خزه، نگاه ۱۳۸۱.
- استانکو، زاهاریا: پابره نه ها، با همکاری عطا بقایی، گوتنبرگ ۱۳۳۹؛ ۱۳۵۹. متن کامل: زمان ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴؛ نگاه ۱۳۷۷.
- کالدول، ارسکین پرستون: قصه های بابام. سپهر ۱۳۴۶؛ کتیبه ۱۳۶۳؛ تندر ۱۳۶۴؛ زمانه ۱۳۷۲.

- غزل غزل‌های سلیمان. طهوری ۱۳۴۷.
- گارسیا لورکا، فدریکو: عروسی خون: نمایشنامه در سه پرده و هفت مجلس. روزن ۱۳۴۷؛ توس ۱۳۵۶.
- به همراه دو نمایشنامه‌ی دیگر: برما و خانه‌ی برناردا آلبا. چشمه ۱۳۸۱، ۱۳۸۲.
- ژید، آندره: درخت سیزدهم. کمدی در یک پرده. کتاب زمان ۱۳۴۹، ۱۳۵۶.
- مرل، روبر: سی زیف و مرگ. با همکاری فریدون ایل بیگی. زمان ۱۳۵۰، ۱۳۵۲، ۱۳۵۶.
- آکوتا گاوادا، ریونو سوکه: «باباد چرخنده» و «دماغ» و «سوسانوئو جنگاور پیر»، [در] دماغ، مروارید ۱۳۵۱، ۱۳۵۵، ۱۳۸۰، ۱۳۸۲ صص ۱۱-۲۴ و ۳۹-۶۴ و ۲۵-۳۷.
- آلبا، ویکتور: «دست به دست»، [در] دست به دست، نمونه ۱۳۵۱؛ کتیبه ۱۳۵۶، صص ۷-۴۸.
- ساندراز، بلز: «سفیدها و سیاه‌ها چطور از هم جدا شدند»، [در] دست به دست، نمونه ۱۳۵۱، ۱۳۵۶، صص ۴۹-۷۰.
- گارسیا لورکا: مرثیه برای ایگناتسیو سانچس مخیاس و چند شعر دیگر. ۱۳۵۱.
- نسین، عزیز، «سگ محله»، [در] دیوانه یکی صدلیره. ثمین باغچه بان، سپهر ۱۳۵۱؛ همگام ۱۳۶۱ صص ۱۰۹-۱۳۶.
- اویره چنکو، آرکادی: «مردی که از طبقه ششم به زیر افتاد»، [در] زهرخند، کتاب موج ۱۳۵۲، ۱۳۵۴. صص ۴۷-۵۵.
- شمبون، آلبر: ۸۱۴۹۰. جوانه، ۱۳۵۲.
- کاراجیال، یونلوکا: «قصه‌ی بلیطهای لعنتی»، [در] زهرخند، کتاب موج ۱۳۵۲، ۱۳۵۴، صص ۴-۲۸.
- کارالیچف، انگل: «تنبیل خان در درشکه» و «قصه‌ی بابا بوگون و بی بی بوگون»، [در] زهرخند، کتاب موج، ۱۳۵۲، ۱۳۵۴، صص ۶۵-۷۲.
- کالدول، ارسکین پرستون: «تابستان یک بعد از ظهر»، [در] زهرخند، موج ۱۳۵۲، ۱۳۵۴، صص ۲۹-۴۶.
- لنگستن، هیوز: همچون کوچه‌ای بی انتها (اشعار)، صفی علیشاه ۱۳۵۲.
- مرل، روبر: مرگ کسب و کار من است. زمان ۱۳۵۲، ۱۳۶۰، ۱۳۶۳، ۱۳۶۹.
- نسین، عزیز: «دیوانه‌ئی بر بام» و «شوخی بی وسائل» و «قدیس»، [در] زهرخند، موج ۱۳۵۲، ۱۳۵۴، صص ۹۵-۱۰۵، ۷۳-۹۴ و ۱۰۷-۱۲۴.
- باریوس دو چونگارا، دومتیلا: بگذار سخن بگویم: شهادتی از دمیتیللا، زنی از معادن بولیوی. مازیار ۱۳۵۹؛ اردیبهشت ۱۳۶۰؛ میترا ۱۳۷۹.
- گارسیا لورکا، فدریکو: ترانه‌ی شرقی و اشعار دیگر. ابتکار ۱۳۵۹.
- سیرون ژیلبر: نصف شب است دیگر دکتر شوایتزر. ابتکار ۱۳۶۲؛ زمانه ۱۳۷۶.
- سنت آگروپری، آنتوان دو: مسافر کوچولو، ابتکار ۱۳۶۳؛ نگاه ۱۳۷۳، ۱۳۸۱.
- هیوز، لنگستن: سیاه همچون اعماق آفریقای خودم. ابتکار ۱۳۶۳.
- همچون کوچه‌ئی بی انتها. گزینه‌ئی از اشعار شاعران بزرگ جهان. نگاه ۱۳۷۴، ۱۳۷۶.
- هایکو. با همکاری ع. پاشایی. چشمه ۱۳۷۶.
- شولوخف، میخائیل الکساندروویچ: دن آرام، مازیار ۱۳۸۲.
- گیل گمش، چشمه ۱۳۸۲.